نیم‌نگاه

چرا دو جنبش به کودتا انجامید؟

مهرزاد جوادی کوچکسرایی

صد نکته

جنبش مشروطیت شکل گرفت تا با حاکمیت قانون و برقراری انتخابات شبه‌دموکراتیک (پارلمان) زمینه صلح و امنیت و توسعه اقتصادی، خروج نظامی استعمارگران و رهایی از استبداد را برای مردم نوید دهد. اما حوادث بعدی نتیجه دیگری دست داد. نهضت ملی نفت علاوه بر توسعه اقتصادی به دنبال استقلال سیاسی و آزادی سیاسی بود. استقلال سیاسی نه‌تنها به مفهوم خروج بیگانگان از کشور، بلکه کسب آزادی عمل در روابط بین‌الملل به عنوان یک بازیگر سیاسی و داشتن استقلال عمل در برخورد با دیگر کشورها در حل مسائل داخلی بود. زیرا آزادی نسبی سیاسی و خروج نظامی استعمارگران در اواسط دهه بیست رخ داده بود، اما این مسئله پاسخگوی نیازهای مردم ایران نبود. اما چرا قصه این دو جنبش با پایانی به نام کودتا روبه‌رو می‌شود؟

نخبگان ما در این جنبش‌ها بر این تصور بودند که فقط اندیشه سیاسی و خیرخواهی (به ظن خود) کافی است، تا به پیروزی نهایی نزدیک شوند، اما از مسئله غافل ماندند. مسئله فرهنگ سیاسی و فرهنگ استبداد و خودرایی که در وجودمان ریشه دوانیده است و نقش خود را چون یک تیشه بر سر منافع ملی این کشور ایفا کرده است.

در جنبش مشروطیت تمامی نخبگان اعم از مذهبی، غیرمذهبی، ملی‌گرا و غرب‌گرا همچون بهبهانی، نوری، ملکم‌خان و تقی‌زاده و . . . به عنوان رهبران مشروطیت، متهمان اصلی شکست آن نیز هستند. هر چند در یک جامعه تنوع و تعدد آرا امری بدیهی است، اما تفکرات و اندیشه‌های مختلف باید به عنوان بار مثبت و در جهت تقویت هم ظهور کنند نه در جهت حذف و ابطال دیگری. در جوامع مدرن برخلاف جوامع سنتی انتقال قدرت در میان الیت‌های سیاسی به صورت مسالمت‌آمیز رخ می‌دهد و رهبران سیاسی اینگونه جوامع از چنان ظرفیت و پتانسیل سیاسی برخوردارند که حتی در زمان وقوع بحران سیاسی از راهکار دیپلماتیک و قانونمند در جهت دفع بحران اقدام می‌کنند [حل بحران انتخابات اخیر در آلمان و ایتالیا].

اما ما در فرهنگ سیاسی خود تصور می‌کنیم برای به کرسی نشاندن افکارمان باید به حذف و نابودی دیگری بپردازیم. زیرا فقط خود را صاحب حق می‌دانیم. چنان که در نهضت ملی نفت با تمامی رشادت‌ها و خون‌های مردم ایران به پایانی غم‌انگیز ختم می‌شود.

در حالی که همواره طی دویست سال تکرار کردیم که هر چه بر ما آمد از بیگانگان بود. چرا از خود نمی‌پرسیم این بیگانگان توسط چه ابزارهایی بر ما رخنه کردند؟ آیا این روشنفکران، نخبگان و زمامداران سیاسی ابزارهایی نبودند که خواسته یا ناخواسته ابزاری شدند تا کودتاگران به عنوان ایجاد امنیت و آرامش و نجات ملت سکان قدرت را در دست گیرند؟

در کل می‌توان از دیدگاه فرهنگ سیاسی نخبه‌گرایانه، سه عامل را در شکست نهضت‌های فوق برشمرد. ۱ ـ عدم درک صحیح نخبگان از اندیشه سیاسی و عدم تطابق آن با فرهنگ سیاسی بومی ۲ ـ تشدید اختلافات میان نخبگان ۳ ـ وجود شکاف میان نخبگان و توده مردم و عدم درک متقابل نسبت به هم. سه عاملی که مردم را منجر به رضایت یا سکوت نسبی در دو کودتا کرد، تا شاید صلح، ثبات و توسعه برایشان به ارمغان آورد.

هر که ناموخت از گذشت روزگار
هیچ ناموزد ز هیچ آموزگار

کتاب شناسی

تاریخ انقلاب مشروطیت ایران

کتاب‌شناسی

محمود فاضلی: کتاب ۷۰۲ صفحه‌ای «تاریخ انقلاب مشروطیت ایران» نوشته دکتر مهدی ملک‌زاده است که در سال ۱۳۷۱ از سوی انتشارات علمی انتشار یافته است. نویسنده خود تاریخ زنده و ناطق دوره مشروطیت ایران است، در اکثر وقایع مهم حضور داشته و از کلیه حوادث دوره انقلاب اطلاع کامل داشته است. در این کتاب اهمیت نهضت مشروطیت، اوضاع ایران پیش از مشروطیت، علل به وجود آمدن این انقلاب، پیدایش مردان بزرگ در ایران، مجامع ملی در دوران استبداد، طلیعه انقلاب، تحصن در حضرت عبدالعظیم، مقدمه قیام عمومی و تحصن در سفارت انگلیس، انتخاب وکلای مجلس، مشروطه مشروعه، کشته شدن اتابک، تحصن مخالفین مشروطیت، واقعه میدان توپخانه، آثار معاهده ۱۹۰۷، نیرنگ دینی، رفتن محمدعلی شاه به باغ شاه و نقش محمدعلی شاه و روس‌ها مورد بررسی قرار گرفته است.

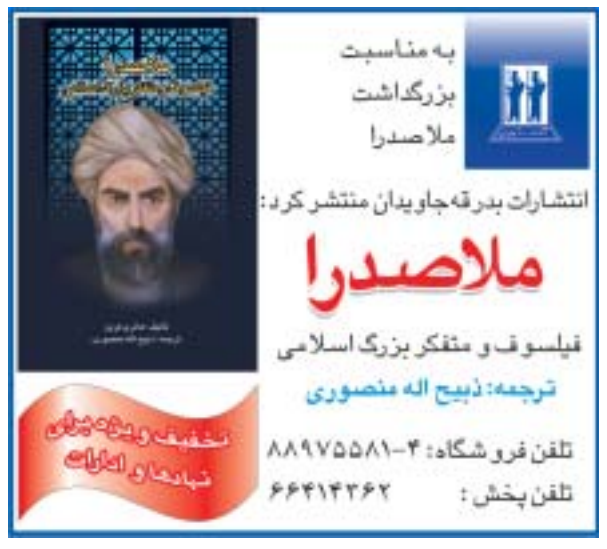

ایران در تب شورشگران

گزارش سال ۱۳۰۰

صد سال

کاخ شاه در سلام نوروزی این سال بی‌رونق بود. گرم‌کنندگان مجلس شاه که همواره رجال سیاسی و دولتمردان و اعیان و اشراف بودند، همگی به دستور سیدضیاءالدین از سحرگاه سوم اسفند بازداشت و زندانی شده بودند. رئیس‌الوزرای کابینه کودتا سخت پرکار و فعال بود. به دستور وی نیمکتی در گوشه اتاق کارش گذاشتند تا او بتواند دو سه ساعتی در شبانه‌روز، همان‌جا بخوابد.

نخستین اداره بلدیه- شهرداری- به دستور وی در تهران و شهرستان‌ها بنیاد نهاده شد. کارمندان معتاد از ادارات کشوری و لشکری اخراج شدند و بیماری جانسوز تیفوس در استان خراسان محدود و مهار شد. برای نخستین بار به دستور وی چند خیابان در تهران دارای چراغ برق شدند و یک پرورشگاه بزرگ هم در تهران برای نگهداری کودکان خیابانی و تعلیم و تربیت آنان آغاز به کار کرد. قانون ثبت اسناد و تاسیس آن از دیگر اقدامات سیدضیاء بود که در ۱۴۲ ماده تنظیم شد و به اجرا درآمد. کار بازداشت‌ها و برکناری‌ها از پایتخت به شهرهای دیگر کشور نیز کشیده شد. دکتر محمد مصدق والی فارس، حکومت کودتا را به رسمیت نشناخت و استعفای خود را تلگرافی به احمدشاه اعلام کرد و به جای اینکه به تهران بیاید، در پناه ایلات و عشایر جنوب ماند. در خراسان هم کلنل محمدتقی‌خان پسیان افسر روشنفکر و تحصیلکرده اروپا، به دستور سیدضیاء اقدام به دستگیری احمد قوام‌السلطنه حکمران خراسان کرد. قوام‌السلطنه که از نفوذ سیاسی فراوانی برخوردار بود، تحت‌الحفظ به تهران فرستاده شد و همه اموال و دارایی‌های وی در خراسان مصادره شد. هواداران سیاسی قوام‌السلطنه در خراسان نیز به دستور کلنل دستگیر و زندانی شدند.

کابینه سیدضیاء بوی انقلابی‌گری می‌داد و همه کسانی که در آن دوران سر پرشوری داشتند به همکاری با وی پرداختند. از آن میان می‌توان کلنل محمدتقی‌خان پسیان را نام برد که افسری میهن‌دوست بود و سری پرشور داشت. وی حکام قوچان و تربت‌حیدریه را نیز دست بسته، راهی زندان کرد و بنا به حکم سیدضیاء حاکم نظامی خراسان شد.

در آغاز این سال نیروهای اشغالگر روس و انگلیس از خاک ایران بیرون رفتند و در همین هنگام سیدضیاءالدین طی اطلاعیه‌ای الغای قرارداد ۱۹۱۹ وثوق‌الدوله و انگلستان را به آگاهی همگان رساند. به همین مناسبت در تهران و شهرستان‌ها جشن و چراغانی و مراسم شادمانی برپا شد. در این هنگام نخستین سفیر و نماینده سیاسی دولت نوپای سوسیالیستی با تشریفات و احترامات نظامی وارد تهران شد.

در آغاز کار مشاجره تندی میان سید و شاه در گرفت و شاه به وی دستور کناره‌گیری داد، سید اما نپذیرفت و گفت: مرا عزل کنید! کارکنان زندانیان دم‌کلفت نیز بیکار ننشستند و در تظاهرات پرشوری در مسجدشاه و بهارستان خواهان عزل سید از سوی شاه شدند. در این میان رضاخان میرپنج نیز که از سوی شاه ملقب به سردار سپه شده و اکنون وزیر جنگ بود، زیر پای سید را خالی کرد و پس از دستور عزل از سوی احمدشاه، سید و تنی چند از همکارانش را بی‌درنگ به همراه چند نگهبان نظامی در سه اتومبیل جای داد و از راه بغداد روانه اروپا کرد.

قوام‌السلطنه که هنوز در زندان سیدضیاءالدین بود و بنا به روایتی چشم به راه اعدام نشسته بود، ناگهان به دستور شاه بر کرسی صدارت نشست! قوام‌السلطنه همین که حکم ریاست‌وزرایی خود را از احمدشاه گرفت، دستور آزادی رجال و دولتمردان زندانی شده را صادر کرد. بدین‌ترتیب دست حادثه و اتفاق برگ‌های برنده را در دستان او چیده بود.

کار دیگر قوام‌السلطنه هم گرفتن انتقام از کسی بود که او را با خفت و خواری دستگیر و راهی تهران کرده بود! کلنل محمدتقی‌خان پسیان که اکنون پشتیبانی دولت مرکزی را از دست داده بود، دولت تازه را به رسمیت نشناخت و حکومت خود بر خراسان را محکم‌تر کرد. گروهی از سرجنبانان خراسانی نیز در گردهمایی‌های پرشور به دفاع از کلنل پرداختند و خواهان ابقای او شدند، ولی هیچ یک از این پشتیبانی‌ها سودی نکرد و کلنل سرانجام جان شیرین بر سر این کار نهاد و در آغاز خزان این سال در جریان یک درگیری نظامی در جنوب قوچان کشته شد.

در حوزه فرهنگ نیز در آغاز این سال، روزنامه تندرو و انقلابی قرن بیستم به مدیریت میرزاده عشقی شاعر احساساتی و پرشور که در نیت خوب او و فداکاری‌اش در راه میهن هیچ جای تردیدی نیست، آغاز به کار کرد. دریغا که از روزنامه‌اش، بوی «حمام خون» می‌آمد! و نیز در میانه این سال روزنامه دیگری به نام طوفان با کلیشه سرخ و شعارهای طرفداری از طبقه رنجبر و دهقان روی دکه‌ها رفت. مدیر این روزنامه نیز شاعری خوش‌ذوق، میهن‌دوست و خوش‌نیت به نام فرخی یزدی بود که دریغا از آن همه تشویق به ترور و آدمکشی در روزنامه‌اش! و باز در همین هنگام روزنامه بدزبان و تندرویی به نام سیاست به مدیریت عباس میرزا ـ عباس اسکندری بعدی- روی دکه‌ها رفت که بازار سیاست در ایران را آشفته‌تر کرد.

و در اسفندماه این سال هم روزنامه شفق سرخ به مدیریت علی دشتی آغاز به کار کرد. ماه پایانی این سال، پائیز مطبوعات تندرو و سرکش بود. حکومت نظامی اعلامیه تندی علیه مطبوعات داد و در پی آن برخی از مدیران روزنامه‌ها دستگیر و زندانی و روزنامه‌شان نیز توقیف شد.

فرخی یزدی مدیر روزنامه طوفان به همراه هفت تن از مدیران مطبوعات در سفارت روس متحصن شدند و برخی نیز در حضرت عبدالعظیم بست نشستند!

بازار یاغی‌گری و سرکشی نیز در این سال همچنان گرم بود. در آذربایجان اسماعیل آقا سمیتکو- سمیتقو- در شمال ایران نیز ساعدالدوله فرزند سپهسالار تنکابنی سر از اطاعت حکومت مرکزی پیچید و شهر تنکابن را به تصرف خویش درآورد.

در این سال همچنین میرزا کوچک‌خان جنگلی طی اعلامیه‌ای که در رشت منتشر کرد، دوباره اعلام جمهوریت و خود را به ریاست معرفی کرد. احسان‌الله خان نیز اردوی جنگی سامان داد و به جنگ و گریز با نیروهای دولتی پرداخت. وی کلاردشت و چالوس را به تصرف خود درآورد و در حمله‌ای غافلگیرانه لنگرود را نیز به متصرفات خود افزود. آنگاه نیروهای قزاق دولتی بر سرش تاختند و در زد و خوردی خونین با به جا گذاشتن ۱۵۰ اسیر و ۲۰۰ کشته و زخمی، عقب نشست. از آن‌سو سردار سپه نیز که اکنون از شر سیدضیاءالدین شریک کودتای سوم اسفند رهایی یافته بود و در کابینه تازه نفس قوام‌السلطنه به عنوان وزیر جنگ جا خوش کرده بود، آهسته آهسته وارد هزار توی سیاست پشت پرده شده بود به همراه سپاه خود وارد رشت شد. بنابر روایتی وی به ژنرال آیرونساید تعهد داده بود که از پیشروی نیروهای انقلابی سرخ به سوی پایتخت جلوگیری کند و اکنون می‌رفت که ریشه انقلابیون سرخ گیلان را بخشکاند. هنوز چادر نظامی سردار سپه در اردوی رشت برپا نشده بود که خالو قربان، انقلابی دوآتشه خود را تسلیم سردار سپه کرد و میرزا کوچک‌خان را در برابر این سیل بنیان‌کن تنها گذاشت! میرزا یکه و تنها به کوه زد و در سرمای زمستان زودهنگامی که در نخستین ماه خزان چنگ و دندان نشان داده بود، کالبدش از سرما یخ بست و مرد.

در نیمه‌های این سال پرماجرا، دولت قوام لایحه واگذاری امتیاز کلیه معادن نفت شمال کشور به کمپانی آمریکایی استاندارد اویل را در پنج ماده به مجلس تقدیم کرد که فوریت آن به تصویب رسید. در پی این اقدام، دولت شوروی یادداشت تهدیدآمیزی برای دولت ایران فرستاد و عجیب اینکه وزارت خارجه انگلیس هم طی یادداشتی واگذاری نفت شمال را به شرکت آمریکایی مورد سرزنش قرار داد! در جلسه فوق‌العاده مجلس به دولت اختیار داده شد که پاسخی دندان‌شکن به هر دو کشور بفرستد و امتیاز نفت خوشتاریا- تبعه روس- را نیز لغو کند. در این سال ایران به عضویت جامعه ملل- سازمان ملل متحد بعدی- درآمد و نیز مجلس شورای ملی لایحه اعزام ۶۰ نفر محصل نظامی به اروپا را تصویب کرد. فرمان تشکیل امنیه مملکتی زیر نظر وزارت جنگ نیز از کارهای سردار سپه در این سال بود. در دی‌ماه این سال به دنبال درگیری لفظی دکتر محمد مصدق که وزیر مالیه کابینه قوام بود، با برخی از نمایندگان مجلس، قوام‌السلطنه در پشتیبانی از وزیر خود استعفا داد و فرمان رئیس‌الوزرایی به‌نام مشیرالدوله صادر شد.

کودتای یاور لاهوتی نیز در ماه‌های پایانی این سال اتفاق افتاد.

در گرماگرم این هنگامه‌ها بود که احمدشاه برای دومین‌بار به سفر اروپا می‌رفت و در واقع جای پای نفوذ سردار سپه را در لایه‌های بالایی سیاست، بازتر می‌کرد.

اولین زن ایرانی روزنامه‌نگار

صد چهره

مرضیه لهراسبی: صدیقه دولت‌آبادی فرزند حاج میرزا هادی دولت‌آبادی از پیشگامان جنبش اجتماعی زنان در ایران و نخستین زن روزنامه‌نگار بود. او در سال ۱۲۵۸ هجری شمسی در اصفهان به دنیا آمد. پدرش از روحانیون روشنفکر و متجدد زمان خود بود. دولت‌آبادی تحصیلات خود را در زمینه‌های فارسی و عربی نزد شیخ محمد رفیع عطاری در تهران آغاز کرد و دروس کلاس‌های متوسطه را نزد معلمان وقت دارالفنون فرا گرفت و در ۱۵ سالگی با مرحوم دکتر اعتضادالحکما ازدواج کرد.

او در محیط سیاسی پس از مشروطه و در جریان مخالفت جناح‌های ملی -مذهبی با قرارداد ۱۹۰۷ میلادی که کشور را رسماً تحت نفوذ انگلستان و روسیه قرار داده بود، با کمک دره‌المعالی و سایر زنان همفکر تهرانی خود به قهوه‌خانه‌هایی که از قند خارجی استفاده می‌کردند می‌رفت و آنان را از مصرف قند خارجی برحذر می‌داشت.

دولت‌آبادی در سال ۱۲۹۶ ش پس از درگذشت پدرش به اصفهان بازگشت و نخستین دبستان را برای دختران به نام «مکتب‌خانه شرعیات» گشود و سال بعد انجمنی را به نام «شرکت خواتین» تاسیس کرد و همزمان با این فعالیت‌ها دبستانی را برای دختران بی‌بضاعت به نام «ام‌المدارس» باز کرد، اگرچه همه این کارها با دشواری‌ها و مخالفت‌های زیادی روبه‌رو بود. در سال ۱۲۹۸ ش به منظور آشنایی بانوان با حقوق خانوادگی خود و نیز آشنایی ایشان با اصول تعلیم و تربیت جدید از وزارت معارف مجوز انتشار نخستین نشریه خاص زنان در خارج از تهران و سومین آن در ایران به نام «زبان زنان» را دریافت کرد. «زبان زنان» دوهفته‌نامه‌ای بود که هدف از انتشار آن صرفاً بیداری زنان و مطلع کردن زنان از حقوقشان نبود بلکه در بسیج آنان برای مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ میلادی بین دول انگلیس و ایران در زمان نخست‌وزیری وثوق‌الدوله نقش موثری بازی می‌کرد.

این خط مشی «زبان زنان» برای آن به قیمت گزافی تمام شد و دستور توقیف آن پس از دو سال انتشار در اصفهان به‌رغم شرایط دشوار و ناسازگار صادر شد. در پی توقیف «زبان زنان» تحریکات مخالفین عرصه را بر صدیقه دولت‌آبادی در اصفهان تنگ ساخت و او سرانجام به تهران آمد و بار دیگر «زبان زنان» را به صورت مجله به طور ماهیانه منتشر کرد. وی در همین ایام در سال ۱۳۰۰ ش در تهران انجمنی را به نام «انجمن آزمایش بانوان» تاسیس کرد و در جنبش علیه استفاده از کالاهای خارجی فعالانه شرکت کرد. صدیقه دولت‌آبادی در سال ۱۳۰۱ ش از راه کرمانشاه، بغداد، بیروت و حلب به آلمان رفت و در کنگره بین‌المللی زنان در برلین شرکت کرد. او اولین زن ایرانی است که در یک کنگره بین‌المللی به نمایندگی از زنان ایران حاضر شد و سخنرانی کرد.

وی در فروردین سال ۱۳۰۲ به اروپا رفت و تحصیلات خود را ابتدا در مدرسه بین‌المللی آلیانس پاریس ادامه داد و سپس در کالج شبانه‌روزی زنان دوره ۳ساله تعلیم و تربیت را به پایان رسانید و موفق به اخذ مدرک لیسانس در تعلیم و تربیت از دانشگاه سوربن فرانسه شد. او در این مدت به همکاری با مطبوعات ایران ادامه داد و مقالاتی هم راجع به زنان ایران و تطبیق موقعیت زن ایرانی در آن روزگار با قوانین و مقررات اسلامی نوشت و در روزنامه‌های معتبر فرانسه به دست انتشار سپرد. دولت‌آبادی در سال ۱۳۰۵ ش در دهمین کنگره بین‌المللی برای حق رای زنان به نمایندگی از زنان ایران شرکت کرد و در اواخر سال ۱۳۰۶ ش به ایران بازگشت. او در سال ۱۳۱۶ ش کتاب «آداب معاشرت» را نوشت. صدیقه دولت‌آبادی از آذرماه ۱۳۲۱ ش نشر «زبان زنان» را از سر گرفت و آن را به صورت مجله‌ای ۴۸ صفحه‌ای منتشر کرد. وی در سال ۱۳۲۶ ش به اروپا رفت و در کنگره بین‌المللی زنان برای صلح و آزادی شرکت و آنجا مقاله‌ای درباره پیشرفت زنان در ایران قرائت کرد. خاطرات و یادداشت‌ها و نامه‌های شخصی و نامه‌های رسمی به مراجع دولتی، مقالات او و صفحات مجله «زبان زنان» اسناد ویژه‌ای هستند که در امر پژوهش‌های جدید تاریخی درباره کارنامه و زمانه جنبش زنان در نیمه اول قرن بیست ایران جایگاهی ویژه دارند. صدیقه دولت‌آبادی در نیمه شب مردادماه ۱۳۴۰ ش در سن ۸۲ سالگی بر اثر سرطان درگذشت. بنابر وصیتش او را در جوار قبر برادرش یحیی دولت‌آبادی در قبرستان کوچکی در زرگنده به خاک سپردند.

منابع:
۱- مشاهیر زنان ایرانی و پارسی گوی از آغاز تا مشروطه تالیف محمدحسین رجبی
۲- سالنامه زنان ایران و جهان به کوشش نوشین احمدی خراسانی
۳- اینترنت

دلواپسی مشروطه خواهان

۲۸و۲۹و۳۰ اردیبهشت ۱۲۸۵

صد روز

■ جمعه ۲۸

پاسخ نامه طباطبایی به شاه مطلوب علما نبود و نشان می‌داد این پاسخ از عین‌الدوله است. از این رو طبا طبایی با توجه به فشارهای موجود و شب‌نامه‌های متعددی که در منزل آقایان می‌اندازند تصمیم می‌گیرد نامه‌ای دیگر به شاه بنویسد و در آن مشکلات را بیان نماید. ملک‌زاده در تاریخ انقلاب مشروطه خود می‌نویسد که این تصمیم در جلسه مجمع روسای روحانی و رهبران آزادیخواه که هر شب برای بررسی مسائل روز گردهم می‌آمدند گرفته شده است. با توجه به شروع نامه «فریاد دل وطن‌پرستان به عرض اعلیحضرت. . .» می‌توان حدس زد نامه توسط جمعی از آزادی‌خواهان نگارش و تهیه شده است. علیهذا نامه‌ای توسط مرحوم طباطبایی خطاب به شاه نوشته می‌شود که توسط حاج غفارخان قوام دیوان به معتمدالحرم رئیس خواجه‌سرایان دربار داده می‌شود تا وی نامه را به مظفرالدین شاه برساند. طباطبایی در این نامه خطاب به مظفرالدین شاه می‌نویسد: پادشاه رئوف و مهربان بی‌طمع و با گذشت را چرا نخواهیم، راحت و آسایش ما از دولت اعلیحضرت است.» و در ادامه وضعیت ایران را چنین توصیف می‌کند: «اعلیحضرتا مملکت خراب، رعیت پریشان و گدا، دست تعدی حکام و مامورین بر مال و جان رعیت دراز، ظلم حکام و مامورین اندازه ندارد، از مال رعیت هر قدر میل شان اقتضا کند می‌برند. . .» «. . . مجلس عدالت یعنی انجمنی مرکب از تمام اصناف و مردم که در آن به داد عامه مردم برسند، شاه و گدا در آن مساوی باشد، فواید این مجلس را اعلیحضرت خود بهتر می‌داند. مجلس اگر باشد این ظلم‌ها رفع خواهد شد، خرابی‌ها آباد خواهد شد و خارجه طمع به مملکت نخواهد کرد. . .» و همین‌طور از وضعیت سربازان می‌نویسد و ظلمی که به اینان می‌رود و در ادامه ضمن گلایه از اطرافیان شاه که نمی‌گذارند دعاگویان عرایض خود را مستقیم به اعلیحضرت برسانند.

نامه را به این صورت به اتمام می‌رساند: «اعلیحضرتا! سی کرور نفوس را که اولاد پادشاهند اسیر استبداد یک نفر نفرمایید و به خاطر یک نفر مستبد چشم از سی کرور فرزندان خود نپوشید. مستدعیم این عریضه را به دقت ملاحظه فرمایید وپیش از انقطاع راه چاره‌ای فرموده تا مملکت از دست نرفته و یک مشت رعیت بیچاره که به منزله فرزندان اعلیحضرتند اسیر و ذلیل خارجه نشوند. الامرالاعلی مطاع.» معتمدالحرم که عریضه را از غفورخان می‌گیرد به او می‌گوید به آقای طباطبایی عرض کن با اینکه عین‌الدوله قدغن کرده است که عریضه‌ای به شاه داده شود من عریضه را تقدیم حضور مبارک می‌کنم و اگر جواب دادند جواب را می‌فرستم در غیر این صورت از من درخواست جواب نکنید. معتمدالحرم رئیس خواجه‌سرایان همانی است که پاسخ نامه اول مرحوم طباطبایی به شاه را به وی می‌رساند.

■ شنبه ۲۹

در حالی که فشار عین‌الدوله به مردم و بالاخص مشروطه‌خواهان هر روز افزایش می‌یافت و هرچه می‌گذشت مردم از رسیدن به درخواست‌های خود ناامیدتر می‌شدند، از سن‌پطرزبورگ خبر رسید که شاه ایران به بیماری نقرس مبتلا شده است و حال وی به شدت وخیم است. با رسیدن این خبر مشروطه‌طلبان دیگر مطمئن شدند که به مظفرالدین شاه دسترسی پیدا نخواهند کرد و حاکم بلامنازع عین‌الدوله است.

در این روز حبل‌المتین نوشت: سفیر انگلیس و وزیر خارجه روسیه در سن‌پطرزبورگ گفت‌وگوهای اولیه مبنی بر تقسیم ایران به غرب و شرق بین خودشان را به اتمام رسانده اند. براین اساس ایران از غرب تا سرحد دشت‌های مرکزی و سواحل دریای خزر تحت لوای شوروی قرار می‌گرفت و شرق ایران و سواحل خلیج فارس به انگلستان. گرچه هنوز این صحبت‌ها قطعی و عملی نشده بود ولی غیرت ایرانیان را برانگیخت. این خبر ابتدا در روزنامه «ایران سلطان» که روزنامه رسمی دربار بود با آب و تاب فراوان منتشر شد.

■ یکشنبه ۳۰

روزهای قبل دیدیم طباطبایی نامه‌ای به عین‌الدوله نوشت و نسبت به تعلل در انجام وعده‌ها اعتراض کرده بود. از جمله در آن جمله‌ای به عنوان هشدار نوشته بود که: «اگر اقدام نفرمایید یک‌تنه اقدام خواهم کرد.» عین‌الدوله دستخط را اشتباه خوانده و کلمه یک‌تنه را یکشنبه می‌خواند.

تصور می‌کند در این روز طباطبایی می‌خواهد شورش عمومی برپا کند. از همین رو برای آمادگی مقابله سربازان را که بیرون شهر بوده‌اند به داخل شهر می‌آورد و در نقاط حساس مستقر می‌کند. به شاه نیز گفته بود که ملاها خیال دارند امروز بلوا کرده و شاه را بکشند. اما برخلاف این تصور در این روز هیچگونه حرکتی نشد و مردم در شگفت بودند که چرا شهر نظامی شده است. ماجرا روشن شد و مردم فهمیدند که عین‌الدوله از چنان قدرت و شهامتی برخوردار نیست و از هر حرکت مردمی واهمه داشته و هراسان است. این واقعه باعث شد ترس مردم ریخته و شوکت عین‌الدوله کاسته شود.

نگاه

مشروطه مردانه!

نوژن اعتضادالسلطنه

صد نکته

اگر به تاریخ دوران قاجاریه و خصوصاً دوران مشروطیت بنگریم از کشتن مظلومانه میرزا جهانگیر خان صوراسرافیل و ملک‌المتکلمین و به توپ بستن مجلس به وسیله عمال محمدعلی شاه و دفاع «مردان مشروطه‌خواه» در مقابل مستبدین سخن بسیار گفته شده است.

از دلیری و رشادت ستارخان و باقرخان و از بی‌سیاستی‌های صدراعظم‌های شاهان قاجار بسیار شنیده‌ایم. اما در این میان جای یک قشر عظیم اجتماعی خالی است و آن عدم حضور «زنان» در این انقلاب بزرگ اجتماعی و سیاسی است. متاسفانه پس از پیروزی مشروطیت باز هم همان روال مردسالارانه در قبال زنان جامعه ادامه یافت.

زنان جامعه نه صاحب حقوق اجتماعی شدند و نه مردان قانونگذار مجلس شورای ملی برای مشکلات آنان چاره‌ای اندیشیدند. چطور ممکن است انقلابی که پایه و اساسش بر بنیان نهادن «حکومت قانون» گذاشته شده است برنامه‌ای را برای حل مصائب زن ایرانی نیندیشیده باشد. زن ایرانی‌ای که اگر خیلی خوش‌شانس بود به حال و روز انیس‌الدوله سوگلی ناصرالدین شاه مبتلا می‌شد و باید روزگار را در گوشه حرمسراها در خدمت شاهزادگان سپری می‌کرد. بی‌خبر از آنکه در بیرون از چهاردیواری حرمسرا دنیای زیبایی وجود دارد که او حق آن را دارد تا از مواهبی چون حق آموزش و حق نمایندگی در مجلس و حق اظهارنظر و مخالفت و . . . استفاده کند. متاسفانه حقیر دانستن زن از سوی مرد ایرانی مسئله‌ای است که تا به امروز هم وجود دارد و نقطه اوج آن را می‌توان در عصر قاجاریه دانست.

زنی که در اجتماع آزادی انتخاب نوع پوشش را نداشت و باید با روبنده در جامعه مردانه حضور می‌یافت. جامعه‌ای که در آن برای هر خانه دو قسمت یکی برای مردان و یکی برای زنان وجود داشت. جامعه‌ای که در زمان آغازین شروع به کار سینما در آن، استفاده از امکانات سینما تنها به مردان اختصاص داشت و سپس سانسی مخصوص برای بانوان در نظر گرفته شد.[1]

جامعه‌ای که به بهترین شکل نزول شخصیت انسانی زن از سوی مردان را می‌توان در ضرب‌المثل‌هایش یافت. ضرب‌المثل‌هایی چون: «زنان را همین بود یک هنر نشینند و زایند شیر نر»، «زن که رسید به بیس باید به حالش گریس»، «زن یه تخته‌ش کمه» همگی از آثار مذمومی هستند که نحوه تفکر جامعه مردسالار را نسبت به زنان نمایان می‌کند.[2] مگر نه اینکه سطح آزادی و دموکراسی در یک جامعه را می‌توان با میزان حضور زنان در آن جامعه سنجید؟ پس مشروطه‌خواهان برای زنان و رهایی آنان از قید استبداد مردسالارانه حاکم چه راه‌حلی اندیشیدند؟ آیا می‌توان از سویی به شعارهایی چون قانون، عدالت، آزادی جامه عمل پوشانید اما از سوی دیگر زنان جامعه از حقوق اجتماعی و سیاسی خود محروم شوند.

جامعه بیماری که زن را تنها وسیله تولید مثل و ارضای غرایز شاهزادگان قجری در حرمسراها می‌داند توانایی پیشرفت و ترقی اجتماعی را نخواهد داشت. در دوران مشروطه اگر نخستین روزنامه زنان تاسیس شد و اگر اولین انجمن‌های صنفی و سیاسی زنان برای احقاق حقوق زن ایرانی شکل گرفت آن هم با تلاش‌های عده‌ای از عمال دولتی منحل شد.

عدم تصویب قوانینی برای دفاع از حقوق زن رنج کشیده ایرانی از نقاط ضعف مشروطه‌خواهانی بود که هرگز به این مسئله توجه نکردند.

پی‌نوشت‌ها:
۱- تاریخ سینمای ایران، امید، (تهران، ۱۳۶۳) ج ۱، ص ۱۱۶
۲- قند و نمک (ضرب‌المثل‌های تهرانی)، جعفر شهری، چاپ ۱۳۸۲، ص ۳۵۶.

باده را خوانی حرام و خون مردم را حلال

صد متن

میرزا زین‌العابدین ظهیرالاسلام (۱۳۲۱-۱۲۶۱ ه. ق.) در سال ۱۲۸۰ هجری قمری به فرمان ناصرالدین شاه امام‌جمعه تهران شد. این آخوند درباری تمام کارهای شاه را توجیه دینی می‌کرد. میرزا آقاخان کرمانی در کتاب «رضوان» خود چنین نقل می‌کند: «امام‌جمعه طهران به تلاشی عظیم افتاد و بحران سختش روی داد. طولوزان دکتر را به عیادت وی آوردند. خوردن شراب کهنه را تجویز کرد. امام‌جمعه اظهار دلتنگی کرد که اگر بخورم به جهنم خواهم رفت. دکتر گفت اگر نخورید زودتر خواهید رفت:

باده را خوانی حرام و خون مردم را حلال / با چنین حالت عجب کز حق، بهشت آرزوست/ بس شگفتی دارم از این رای و روی تیره من/ کز وصال حور عین با روی زشتت آرزوست.

ارتباط با صفحه مشروطه
سایت WWW.100years.ir
پست الکترونیک info@100years.ir